



محمد معتضدی

بازیگر:

**تضاد میان دو کاراکتری که بازی می‌کنم چالشی جذاب است**

**نقش دیوانه، یکی از سخت‌ترین و چالش‌برانگیزترین نقش‌هایی است که هر بازیگری در طول دوران کاری خود ممکن است تجربه کند. از روندی که حضور شما در این پروژه داشت و کار روی این کاراکتر بگویید.**

من پیش‌تر هم با آقای شهاب حسین پور برای نمایش گالیله، همکاری داشتم. اما به دلیل مشغله کاری من نتوانستم در دور اول اجراها افتخار همکاری با این گروه را داشته باشم و در آن مقطع، آقای صولتی عزیز این دو نقش را به‌خوبی ایفا کردند و اجراهایشان فوق‌العاده بود. پس از پایان آن پروژه‌ها، آقای حسین پور بار دیگر با توجه به رفتن آقای صولتی سر پروژه دیگری حضور داشتند. این نقش را به من پیشنهاد دادند و من نیز با افتخار پذیرفتم. اما ابتدا باید بگویم که اصولاً اجرای تیپ در نمایش، باید نمود ظاهری واضح داشته باشد، زیرا در سینما یا تلویزیون می‌توان با یک نگاه، یک مکث کوتاه یا المان‌های بسیار ظریف، حالاتی مانند روان‌پریشی را نشان داد؛ همان‌طور که در تاریخ سینمای ایران و جهان بارها شاهد آن بوده‌ایم. اما در تئاتر، این ویژگی‌ها باید برجسته‌تر و نمایان‌تر باشند، چرا که بازی‌ها باید کمی اغراق شده‌تر باشند. به همین دلیل تصمیم گرفتم بدنی خاص برای این کاراکتر طراحی کنم؛ بدنی که اندکی نامتعادل باشد و از حالت عادی فاصله بگیرد. از سوی دیگر، این شخصیت هنوز کودک است یعنی همان‌طور که عموماً دیده‌ام افرادی که مشکل روانی دارند یا به نوعی مجنون هستند نوعی رفتار کودکانه دارند. از این رو، من در طراحی حرکت‌های این شخصیت، نوعی حالت کودکانه را لحاظ کردم تا هم در فرم و هم در رفتار، حسن لطافت و معصومیت کودکانه‌ای را

منتهی کند. بنابراین حرکت‌های نامتعادل و واکنش‌های عصبی او با همین رویکرد

از همان هفته‌های ابتدایی تمرین، به تدریج به آن شخصیت، بدن و صدایی که مدنظر داشتیم، رسیدیم. در همین حین برای انتخاب نوازندگان فراخوانی منتشر کردیم و از میان بیش از صد نفر از جوانانی که شرکت کرده بودند، تعدادی را برگزیدیم. البته در مرحله دوم اجراها، برخی از اعضا امکان ادامه همکاری نداشتند و جایگزین آن‌ها نیز از میان جوانان مستعد دیگر انتخاب شد.

**آیا نقش را تیپ در نظر گرفتید؟**

بله، شخصیتی که ساخته شده تیپ است. من درباره بدن، حرکت، میمیک و صدای او بسیار فکر کردم. در این مسیر، آقای حسین پور و آقای غلام‌پور نیز راهنمایی‌های ارزشمندی کردند و در نهایت این تیپ شکل گرفت. این نقش اگرچه شخصیتی است بسیار ساده، اما در عین سادگی، پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. این کاراکتر، هم صیاد است، هم روی صحنه موسیقی می‌نوازد و می‌خواند، هم مدام در حال ناله کردن است و در عین حال، همواره با جمع حرکت می‌کند. در واقع، شخصیتی عجیب و چندوجهی است. بدن و صدایی که برای این نقش ساخته‌ام در کنار گریم فانتزی که خانم اسکندری برای ما انجام داده‌اند، موجب شده که در پایان اجرا، تماشاگران من و یکی دیگر از همکارانم را تا زمانی که دیگران معرفی‌مان کنند، نمی‌شناسند و این اتفاق برایم بسیار جالب است؛ چراکه در طول بیست سال فعالیت در تئاتر، نخستین بار است که با چنین تجربه‌ای مواجه می‌شوم.

**این‌گونه آثار این امکان را به بازیگر می‌دهند که تمام توانایی‌هایش از صدا، بدن و سایر ویژگی‌ها را در متفاوت‌ترین شکل بکار گیرد. پیرو این امر حضور در چنین آثاری چه اهمیت و جایگاهی برای بازیگر دارد؟**

برای من به‌شخصه اهمیت بسیار زیادی دارد، چون خیلی کم پیش آمده که کاری فانتزی به من پیشنهاد شود. به نظر من این یک اتفاق ویژه برای هر بازیگری است، چون متأسفانه در سال‌های اخیر کارگردانان اغلب متنی را انتخاب و صرفاً میزانشن‌هایی را مشخص میکنند بدین ترتیب است که بازیگران از این سووارد صحنه شده، از آن سو بیرون رفته و یکسری دیالوگ‌ها به صورت خیلی رئال رد و بدل می‌شود و صرفاً پیامی را منتقل می‌کند. متأسفانه مخاطب کار فانتزی نیز دو دسته‌اند، یا این نوع آثار را خیلی دوست دارند، یا فکر می‌کنند شبیه نمایش کودکانه و «جنگ» است و از آن خوششان نمی‌آید. ولی اگر بتوانیم این ژانر را در تئاتر پیدا کرده و بیروانیم، حرکت مثبت و تأثیرگذاری خواهد بود چون به نظر من جای چنین کارهایی در تئاتر

ما بسیار خالی است. ما می‌بینیم که آثار فانتزی در لندن یا برادوی گاهی تا ۱۷ یا ۱۸ سال مداوم روی صحنه می‌روند، هر شب اجرا می‌شوند و با وجود قیمت‌های بالای بلیت، مردم از آن استقبال می‌کنند. اما متأسفانه در کشور ما این نوع تئاتر هنوز جا نیفتاده است. البته من تا حدی به مخاطب حق می‌دهم، چون هرچه فانتزی دیده‌اند یا در قالب برنامه‌های کودک بوده، یا در کانون پرورش فکری، یا معمولاً شکل‌های ناموفقی از یک نمایش فانتزی بوده است، ولی امیدوارم در آینده این نوع آثار بیشتر پرورده شوند و روزبه‌روز بهتر و پربارتر گردند.

نمایم. از آن‌جا که پیش‌تر تجربه موفق‌تری در استفاده از موسیقی ایرانی و سازهای بومی داشتم، این بار تصمیم گرفتم ریسک کنم و از سازها و موسیقی فرنگی بهره بگیرم تا بتوانم در قالبی متفاوت، یک نمایش ایرانی را روایت کنم. با توجه به نقد اجتماعی تندی که در بطن این نمایش وجود دارد، برای اینکه بتوانم مخاطب را به شنیدن پیام اثر بیشتر ترغیب کنم و در عین حال برخی از محدودیت‌ها و ممیزی‌ها را پشت سر بگذارم از این شکل کم‌دی موزیکال استفاده کردم.

**موسیقی نمایش حالت نوستالژیک برای مخاطبان دارد و اگرچه ترانه‌ها تغییر کرده اما یادآور ترانه‌های مطرح گذشته‌اند.**

ما در گذشته، خوانندگانی داشتیم که آثارشان برای مردم عزیز و خاطره‌انگیز است. هنرمندانی که به دلایل مختلف یا دیگر در قید حیات نیستند، یا هیچ‌گاه امکان بازگشت و حضور در کشور را نداشته‌اند. در این اثر، با دعوت از ترانه‌سرا، خانم رومینا ایران‌پناه که از هنرجویان من هستند، تلاش کردیم از طریق ملودی‌هایی آشنا، ادای دینی به آن نسل از هنرمندان داشته باشیم. ملودی‌هایی که ما انتخاب کردیم، برگرفته از آثار خوانندگان قدیمی و محبوب است. ما قصه نمایش را به ترانه تبدیل کردیم؛ ترانه‌هایی که مستقیماً به محتوای نمایش مرتبط است. این ترانه‌ها در اجرا یا به صورت میان بازیگران، یا به شکل تک‌خوانی و گاه به صورت گروه‌خوانی اجرا می‌شوند. این ادای احترام به خوانندگان و آهنگسازان قدیمی بخشی از ایده شخصی من در طراحی اثر بود و اکنون در اجرا عملی شده است.

**تمرینات نمایش چقدر طول کشید؟**

نمایشی که این روزها روی صحنه می‌رود، حاصل ماه‌ها تلاش و تمرین است. متأسفانه امروز در فضای تئاتر، کمتر نمایشی را می‌بینیم که سه تا شش ماه تمرین مستمر داشته باشد؛ چراکه ورود برخی تهیه‌کننده‌ها به عرصه تئاتر باعث شده صرفاً به جنبه اقتصادی کار نگاه کنند و می‌خواهند در بیست جلسه یک نمایش آماده شود. اما من در همه آثارم چه در پشت صحنه و چه در روی صحنه رسالتی را دنبال می‌کنم. اینکه هنرجویان مستعد و لایق خود را وارد بازار حرفه‌ای کار کنم. در این اثر، پنج بازیگر روی صحنه و چند نفر هم در پشت صحنه حضور دارند که همگی نخستین تجربه اجرای تئاتر خود را از سر می‌گذرانند و واقعاً درخشان عمل کرده‌اند. ترکیب هنرمندان پیشکسوت و نسل جوان در این نمایش سبب شد تا ما برای رسیدن به هماهنگی کامل حدود شش ماه با تلاش و صبوری تمرین کنیم که حاصل نگاه و رویکرد ما به احترام به مخاطب است. من از تمامی مخاطبان محترم دعوت می‌کنم که برای تماشای نتیجه این کوشش گروهی

بیایند. اطمینان دارم حاصل زحمات ما مقبول و مورد توجه آنان خواهد بود.



یاشار مؤمن‌زاده

بازیگر:

**ژانر فانتزی هنوز جا نیفتاده است**

**با توجه به اینکه علاوه بازی در این نمایش، سرپرست گروه موسیقی کار نیز هستید روند رای شما چگونه پیش رفت؟**

من از پیش تجربه همکاری با آقای حسین پور را داشتم و در ابتدا نیز بخش موسیقی را به من سپردند و پس از آن راجع به این نقش صحبت و ابراز تمایل کردند که این نقش را من بازی کنم و بیروان پیشنهاد خود آقای حسین پور و آقای غلام‌پور دراماتورژ کار درباره نقش توضیحات کافی را دادند و حقیقتش

طراحی شد تا نمود ظاهری «دیوانگی» را تقویت کند. همچنین صدای شخصیت را کمی کودکانه‌تر در نظر گرفتیم تا هم‌خوانی بیشتری با این ویژگی‌ها داشته باشد.

**اما کاراکتر دومی که بازی می‌کنید کاراکتر «خلال» است که تفکیک این دو کاراکتر و تضاد میان آنها جالب توجه است.**

بله نقش «خلال» کاملاً متضاد با دیوانه است، و همین تضاد برای من جذاب‌ترین بخش برای پذیرش این کار بود. همکاری با شهاب حسین پور همیشه تجربه‌ای ارزشمند است، اما متضاد بودن این دو کاراکتر یعنی قهرمان و ضد قهرمان اثر که هر دو را خودم بازی می‌کنم، چالشی بسیار جذاب به حساب می‌آید. در واقع، قهرمان نمایش «دیوانه» و ضدقهرمان اصلی نمایش، شخصیت «خلال» محسوب می‌شود و اینکه هر دو نقش را به شکل قابل قبولی برای کارگردان و مخاطب ارائه کرده باشم، طبیعتاً چالشی بسیار جذاب بود. شخصیت «خلال» را می‌توان نماد ستمگری جامعه و تجسمی از بی‌رحمی و ستمگری اجتماعی و سیاسی دانست، هرچند که در قالب یک انسان به تصویر کشیده شده است. همان‌هایی که برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند.

**یکی از صحنه‌های تأثیرگذار نمایش، صحنه‌ای است که بازیگر نقش مادر (ندا مقصودی) و شما دارید. در این صحنه از نظر درونی بر شما چه می‌گذرد؟**

بله همان‌طور که گفتید صحنه‌ای بسیار دردناک است. اگر مخاطب به قصه وصل شود و به آن لحظه برسد، قطعاً تأثیر عمیقی خواهد گرفت. اساساً جذابیت تئاتر، در مقایسه با سینما، همین ارتباط نفس‌به‌نفس با تماشاگر است و من در این صحنه، کاملاً صدای گریه تماشاگران را می‌شنوم و این تجربه، بسیار شگفت‌انگیز است. در این لحظه شخصیت دیوانه در خلوتی شبانه کنار زنی که نمی‌داند مادر اوست، از مادری که هرگز نداشته سخن می‌گوید. او سر بر دامان مادرش می‌گذارد و از او شکایت می‌کند، در حالی که مادر قادر نیست حقیقت را فاش کند و بگوید که «من مادر تو هستم». این صحنه از منظر دراماتیک، لحظه‌ای بی‌نظیر است؛ لحظه‌ای که نشان از قلم و نبوغ امیرعلی نبویان، نویسنده اثر دارد. او نویسنده‌ای بسیار توانا، عمیق و باهوش است و این موقعیت احساسی را با مهارتی خاص خلق کرده است. هم‌زمان با پخش موسیقی پس از این گفت‌وگو و دیالوگ‌ها، حس صحنه تشدید می‌شود. البته ما هم در حین بازی این حس را تقویت می‌کنیم، اما در مجموع، لحظه‌ای بسیار جذاب و تأثیرگذار شکل گرفته است. از سوی دیگر، این صحنه در لوکیشنی خاص یعنی در قبرستان اتفاق می‌افتد. به نظر من، این لحظه، نقطه‌ای است که تماشاگر پس از تجربه حجم زیادی از موسیقی، هیجان، جنب‌وجوش، شوخی و خنده، به ناگاه به آرامشی عمیق اما همراه با غم می‌رسد. گویی استراحتی کوتاه می‌کند تا آماده ادامه نمایش شود. در عین حال پس از این صحنه‌ی بسیار غم‌انگیز، من تنها سی ثانیه فرصت دارم تا خود را برای بازگشت در قالب شخصیت «خلال» آماده کنم.

